

چرا باید از ماندگاری حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان حزب دفاع کرد!

بهر روز ناصری

bnaseri2002@yahoo.com

ژوئن ۲۰۰۱

مسائل و معضلاتی که حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان حزب_کومه له مدتهای نسبتاً طولانی است با آن درگیر است، انشعاب تعدادی از کادرهای حزب، سپس بازسازی و ادامه فعالیت این فعالین تحت نام «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان_کومه له» و معضلاتی که بدنبال آن انشعاب بوجود آمد، که نفس وجود و ادامه کاری حزب کمونیست ایران را زیر سوال قرار داد و بلاخره اینکه مسئله وجود و عدم وجود حزب کمونیست ایران به تم پلمیکهای مختلف و اظهار نظرهای متفاوت در سطوح حزبی و غیر حزبی تبدیل شده است.

بعنوان سوسیالیستی که طبعاً به سرنوشت کومه له و حزب کمونیست ایران علاقه دارد میخواستم که رؤس نظرات و نگرش خود را در مورد مسائلی که فکر میکنم اساسی اند، طرح کرده و به اطلاع رفقا برسانم و بدین ترتیب در میبحث بود و نبود حزب کمونیست ایران به سهم خود شرکت کرده باشم.

عدم دفاع از تشکیل حزب کمونیست ایران در مقطع شهریور ۱۳۶۲،

ولی دفاع از ماندگاری حزب در شرایط کنونی، چرا؟ آیا این تناقض نیست؟

چگونگی حزب سازی بحث بازی است و بنا به تغییرات ساختارهای اجتماعی نمیتوان یک الگو و نسخه از پیش تعیین شده را برای همه ادوار ثابت فرض کرد. بعنوان مثال حزب بلشویک . در این اینکه از انقلاب اکتبر و قدرت سیاسی طبقه کارگر باید دفاع کرد، تردیدی نیست. ولی اگر فعال سوسیالیست در سال ۲۰۰۱ به جایگاه بلشویکها در زمان و مکان ۱۹۱۷ روسیه ننگرد و ساختار غالب دهقانی روسیه، و تمام آن الگوها را بدون در نظر داشتن تغییراتی که انجام شده مثلاً رشد سرمایه داری، تغییراتی که توازن قوای بین طبقه کارگر و سرمایه دار بوقوع پیوسته، رشد و بلوغ فکری اجتماعی یا به بیان دیگر تا حدود زیادی نتیجه گستردگی راسیونالیسم (rationalism) بعنوان یکی از مؤلفات جوامع مدرن سرمایه داری است و خیلی تغییرات دیگر... در نظر گرفته نشوند، سوسیالیست ما در عصر جدید در معرض جدی کلیشه پردازی و الگوبراداریهای ایده آلیستی قرار میگیرد که نفع آن تنها به بورژوازی و تحکیم بیش از پیش پایه های نظام کاپیتالیستی منجر میشود. کشورهای نظیر روسیه و ایران در سال ۱۹۱۷ جوامعی بوده اند با بافت اکثراً دهقانی و تولیدات غالب محصولات کشاورزی . حال در چنین جوامعی اگر یک حزب انقلابی و روشنگر هم وجود داشته باشد(که وجود داشته) بناچار مهر آن اوضاع، فرهنگ و توازن طبقاتی را با خود حمل میکند. آنچه که برای من حائز اهمیت است اهداف بلشویکها و مکان اجتماعی آنان در میان کارگران است و نه الزاماً هر نوع سازمان دهی که آن رفقا داشته اند و یا هر نوع کاری که کرده اند. نباید به بلشویکها هم _ که امروز بین طیف معینی رواج دارد_ به شیوه مذهبی نگریم و لنین را به یک آیت الله تبدیل کرد، کاری که بعضیها جهت منافع حقیر حزیشان دارند آنرا انجام میدهند.

این سخنان با این قصد بیان میشوند که اولاً بگویم بحث بر سر جگونگی حزب سازی مفتوح است و به بسته به هر شرایط تاریخی، میتوان با تحلیل مشخص از زمان معاصر، ویژه گیهای آن زمان، شرایط مادی موجود، نیازهای طبقه کارگر، درجه و اندازه دخالتگری فعالین کارگر سوسیالیست در تشکیل حزبی که قرار است حزب آنها باشد، موانع و امکانات موجوده، چگونگی تسهیل پیشروی مبارزه طبقاتی و نحوه کمک جدی و موثر به خودآگاهی سوسیالیستی کارگران و سازمانیابی آنان در مقیاس میلیونی استنتاجات مشخصی گرفت. بدون اینکه به عارضه کلیشه برداری گرفتار شد.

روشهای گوناگونی برای قضاوت احزاب وجود دارد. میتوان به برنامه و سیاستهای احزاب مراجعه نمود و آنرا با پراتیکی که دارند مورد سنجش و مقایسه قرار داد. میتوان به اسناد مکتوب موجود (صورت جلسات و) مراجعه نمود و آنرا تفسیر کرد و یا بعلاوه اینها میتوان نکات دیگری که فوقاً برشمردم را مبنای قضاوت یک حزب قرار داد. مراجعه به هرکدام از اینها نادرست نیست، اما به تنهایی شرط کافی محسوب نمیکردند.

حال با این توضیحات عام سراغ حزب کمونیست ایران را بگیریم و ببینیم که تشکیل حزب در مقطع خود، پاسخگویی به کدام نیازهای طبقاتی کارگران بود و اینکه درجه دخالت فعالین کارگر و سوسیالیست شهرها در تشکیل حزب تا چه اندازه بوده است....

«... امروز میدانیم که این حزب در شرایطی تشکیل شد که انقلاب ایران در زیر ضربات حکومت ضد انقلاب اسلامی آخرین نفس های خود را می کشید.....» «... نیروهای چپ و رادیکال ایران بشدت دچار تشنگی فکری و سرگردانی شده بودند. سرنوشت انقلاب ایران ضربه سختی بر خلق گرائی که محور تفکر و عمل این چپ بود وارد ساخته بود. تئوریهای "آنتی امپریالیسم" و "وابستگی" که عمری هویت این چپ را تشکیل میداد با هیاهوی ضد آمریکایی یک جمهوری اسلامی غیر وابسته به زیر سوال رفته بودند..... و... دستگیریهایی گسترده، اعدامهای وسیع، شکنجه های وحشیانه، بخشی از سازمانهای چپ را عملاً منحل کرده بود، صفوف کل چپ را به هم ریخته و دچار دستپاچگی ناشی از سرکوب شده. در چنین شرایطی تشکیل حزب بوسیله بخشی از نیروهای رادیکال چپ ایران پاسخی انقلابی و موثر - در حد توان - به این وضعیت نابسامان بود. در حالیکه حکومت اسلامی همه جا از انحلال سازمانهای سیاسی صحبت می کرد، یک حزب سیاسی جدید، پرشور، با روحیه و امیدوار در حال تشکیل شدن بود. این واقعیت به همه ما انرژی می داد و ما را به وجد می آورد.....» (نقل از : دفاع از حزب کمونیست ایران ، یک ضرورت سیاسی - از رفقا ابراهیم علیزاده و صلاح مازوجی) .

بسیار خوب رفقا، درست. ولی نه فقط این نقل قول، بلکه اکثر مباحثات دفاعی مربوط به تشکیل حزب کم و بیش همین محتوا را دارند : حملات هار جمهوری ضدانقلاب اسلامی به سازمانها و احزاب، دستگیری و شکنجه و اعدام فعالین و متلاشی شدن سازمانها و در نتیجه یک عقب نشینی سازمانیافته علیه سرکوبهای آنزمان و تشکیل حزب جهت سازماندهی سازمانهای انقلابی و رادیکال آن زمان . این تفسیر تقریباً تمامی مباحثات مربوط به دفاع از تشکیل حزب را تشکیل میدهد ، و تمام مؤلفات اساسی و ضروری دیگر از جمله وضعیت طبقه کارگر در همان زمان، شرایطی که مبارزین کارگر در قرار گرفته بودند، معضلات و سرکوب تشکلهای کارگری که بعد از انقلاب ۵۷ بوجود آمدند، میزان ارتباط فعالین کارگر با همان سازمانهای رادیکال و انقلابی، اندازه دخالتگری آنها در اتخاذ تصمیمات مهم و نکات اساسی از این قبیل ، برای ساختن یک حزب کمونیست فوق العاده مهم و ضروری محسوب میشوند، در تحلیلها و دفاعیات غایب هستند. و این مولفه یعنی حملات ج . ا . و عقب نشینی فعالین چپ و خود را سازمان دادن در کردستان برای در امان ماندن از حملات پلیسی، بهیچوجه من الوجوه شرط کافی برای تشکیل یک حزب کمونیستی که متعلق به کارگران باشد نیست.

مگر هدف از تشکیل یک حزب کمونیست چیست؟ خوب اگر تشکیل حزب صرفاً مقابله با تهاجمات جمهوری اسلامی باشد و اینکه فعالین مهملی پیدا کنند تا بدین شیوه خود را از گزند پلیس اسلامی نجات دهند، بسیار خوب ، چرا تشکیل حزب. راههای مختلفی که بتوان این خود سازماندهی را انجام داد وجود داشت. میشد که فعالین امک در جوار کومه له دو سه تا چادر میزدند و بکار خود مشغول میشدند و با دو قابلمه دولمه هم سیرشان کرد و از گزند پلیس ددمنش اسلامی هم نجات پیدا میکردند و بعدها هم نمیتوانستند که مشکلات چنانی بوجود بیاورند. مسئله از نظر من به همین سادگی است.

انصافاً و رفیقانه از رفقای کنونی حزب کمونیست ایران و بویژه رفقای که در مقطع تشکیل حزب از فعالین اصلی آن بودند، باید پرسید که اگر همانزمان ، امروز را تا حدودی پیش بینی کرده بودید، به این معنا اگر میدانستید حزبی که تشکیل خواهد شد با دو انشعاب روبرو میشود و درست بعد از ۱۷-۱۸ سال فعالیت حزبی، هم کومه له به

درجات زیادی تضعیف میشود و بعد از این همه سالها دوباره بحث درست بودن یا نبودن تشکیل حزب، ادامه کاری یا عدم ادامه کاری حزب مطرح میگردد، آیا آنوقت هم به تشکیل حزب رای میدادید؟ آیا اگر علم بوجود آمدن اوضاع امروز وجود داشت برای تشکیل حزب تبلیغ میکردید؟ علیرغم اینکه جمهوری اسلامی حملات خود را به کل سازمانهای چپ آغاز کرده بود و بعضی از سازمانها هم متاسفانه تارومار شدند.

شخصاً تحلیلاً تردیدی در این ندارم که شماها رفقا اگر علم بوجود آمدن همین شرایط وجود میداشت، راه چاره دیگری می اندیشید و رای دیگری میدادید.

من بر واری این پروبلماتیک از زاویه تئوریک کاملاً واقفم، و در این زمینه لازم است که کار بشود. آنچه مسلم است اینست که نمیتوان تئوریهها و نگرش خود اتحاد مبارزان کمونیست آلمان را تافته جدا بافته از زمان و مکان دنیای بعد از جنگ دوم جهانی، دوران جنگ سرد، انواع جنبشهای اعتراضی دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی در اروپا و رابطه این جنبشهای اعتراضی با سوسیالیسم مارکسی و طبقه کارگر داشته اند و همچنین برویای انواع شاخه های مختلط چپ اروپایی متأثر از مارکسیسم نگرینست.

نمیتوان به تفاوت بین شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای پیشرفته صنعتی با کشورهای عقب نگه داشته شده که آنزمان به جهان سوم موسوم بودند، لاقید بود. کافی است امروز به جریان موسوم به انترناسیونالیستهای سوسیالیست (Internatinal socialist) که نیروی اصلی شان در انگستان است و همچنین شاخه های مختلفی هم در کشورهای مختلف دارند، نگاهی انداخته شود. تئوریهای این جریان، رابطه اش با مارکسیسم، رابطه اش با اهمیت مبارزات طبقاتی کارگران و همبستگی بین المللی کارگری، سبک کار این جریان، ساختار و بافت غالب این جریان، دلمشغولیهها و اولویتهایی که پیشاروی خود میگذارند، تاثیراتی که اینها بر دنیای پیرامونی خود میگذارند و غیره را مورد بازرسی و قیاس قرار داد. و سپس آنرا با تئوریهای مارکس مورد مقایسه قرار داد. باز میتوان همین جریان نامبرده را با تمام خصوصیات کنونی و تئوری و فعالیتهاش از لحاظ زمانی چند دهه به عقب برگرداند، آنوقت انتظار چه نوع اتفاقاتی را میبایست داشت؟

این جریانات همین امروز هم با طبقه کارگر و منافع سراسری کارگران، از زاویه مارکسیسم به اندازه کافی بیگانه هستند، حال مرور زمان بخودی خود قرار است حاوی چه تغییرات در خودی در این نوع جریانات باشد؟

همین امروز و در اوضاع کنونی جهانی که لیبرالیسم و مدلهای لیبرالیستی آن گرایش غالب در سطح بین المللی را تشکیل میدهد و از زوایای گوناگونی میتوان دوران امروز را با دورههای کلاسیک مقایسه کرد، هم و غم و تمام تلاش تروتسکیستها اتحاد جریانات مشابه خود را تشکیل میدهد. با این اتحادهای احتمالی قرار است که چه گلی به سر طبقه کارگر بزنند؟ و چه تغییرات ابژکتیوی را به نفع سوسیالیسم باعث شوند؟ اینکه این جریانات و یا هر جریان دیگری خواهند که با جمع بستن نیروی چند گروه دیگر، قویتر جلوه نمایند، اشکالی نیست و این حق هر جریانست که بر اساس تشخیص های خویش اولویتهای خود را تعیین کند. اما سوال اساسی اینست که چرا نصف این هم و غم صرف مبارزه با گرایشات لیبرالیستی و رفرمیستی درون جنبش کارگری نمیگردد؟

بهررو این بحث مجزایی است و میتوان در مجالهای دیگر به آن پرداخت. اما من فکر میکنم که : به همان گونه که جهت و چگونگی آیندهی هر جریانی را میتوان از تئوریهها و پراتیک فعلا موجود هر جریانی استنتاج نمود، به همین شیوه « حال » هر جریانی را به عقب برگرداند و گذشته آن جریان را برملا نمود. و این در یک چهارچوب رابطه دیالکتیکی گذشته، حال و آینده و رابطه اینها باهم کاملاً معنا دار است.

با این حال جریانات و سازمانهایی که در ایران هم بوجود آمده اند هر کدام بنحوی یک آبشخور جهانی تری داشته اند که عمدتاً در تحولات بعد از جهانی دوم و دوران جنگ سرد قابل بررسی و بازشناخت هستند. اضمحلال مدلهای شوروری و چین «کمونیست» و آلبانی الزاماً بمعنای اضمحلال گروههای پا گرفته در جهان سوم وقت(۱) منبعت از آنها نیست.

میخواهم بگویم که خود اتحاد مبارزان کمونیست وقت تافته جدا بافته از نیروهای غیر کارگری نبودند. آنها شیر یک

کشور عقب نگه داشته بودند، و نه بیشتر. و مظلوم نمایی، اغراق در معرفی خود، بی خطا بودن و چهره های آسمانی ساختن از یک گروه معین (هر گروهی که باشد) و ... همان روشی که در مورد اتحاد مبارزان کمونیست بعضاً بکار برده میشود، نه علمی است و نه سوسیالیستی. بلکه اهداف طبقاتی معینی (بورژوازی) پشت همه این به به و چه چه ها نهفته است .

بعنوان یک بحث متدولوژیک میتوان گفت که داشتن یک پرسپکتیو تئوریک سوسیالیستی کمک شایانی به درک و آنالیز پراتیک و ادعاهای موجود میکند. نمیتوان برای سوسیالیسم و اشتراکی کردن وسایل تولید و لغو کمزردی (که مباحثاتی بیشتر در عرصه اقتصادی اند) مبارزه کرد ولی فردگرا بود. یکی از ویژگیهای جامعه سوسیالیستی و کمونیستی بنا به ادراک تئوریک، اتخاذ تصمیمات و اولویتها به شیوه جمعی است. و همین ویژگی در یک رابطه مستقیم با خصوصیات اقتصادی آن سیستم قرار دارد. به این معنا که مالکیت خصوصی بر ابزارتولید در دست عده محدودی، خواه دولت، خواه یک یا گروهی از سرمایه داران، تمرکز قدرت به شیوه انحصاری در دست همان عده محدود را ایجاد میکند، کماینکه حفظ و نگه داری از مالکیت جمعی بر ابزار تولید و ثروت و منابعی که در دسترس جامعه است نیز قدرت جمعی را می طلبد. حال بر اساس این فرمول بندی کلی به پراتیک سازمانهای موجود مدعی « کمونیسم » نگاه اجمالی انداخته شود. انصافاً پراتیک این سازمانها تا چه اندازه با تئوریهای سوسیالیستی همخوانی دارند؟ مگر با پدیده هایی همچون سکتاریسم، فردگرایی، خود محوری، عدم درک شرایط مادی کنونی و گام در آن راستا برداشتن و برخورد های ایدئالیستی و مذهبی تحت لوای کمونیسم و ... روبرو نمیشویم؟ تمام این موارد و تناقضات موجود بنام کمونیسم قابل توضیحند. من برای توضیح بیشتر نگرش خود متن بحثی که یکسال پیش برای سمیناری در لندن (بنام جمع فعالین کمونیست جنبش کارگری) تهیه کرده بودم را بعنوان یک مقاله ضمیمه (شماره ۱) مطلب کنونی میکنم که زوایای بیشتری از نظرات مرا در بر میگیرد.

* * *

با توضیحات فوق من نمیتوانم از نظریه تشکیل حزب کمونیست ایران در شهریور سال ۱۳۶۲ دفاع نمایم. در موقع تشکیل حزب، تحلیل از وضعیت طبقه کارگر ایران، معضلات این طبقه و اقدام برای پیشروی مبارزه طبقاتی و فعالین سوسیالیست کارگر و پاسخگویی به نیازها و معضلات طبقه کارگر غایبند. آنچه هست حمله جمهوری اسلامی و دستگیری و اعدام فعالین سازمانهای چپ دیگر است و این مولفه نمیتواند مبنای برای تشکیل حزب بدست دهد. و همانگونه که رفیق داریوش نویدی هم به آن اشاره نموده اند، تشکیل حزب اساساً اتحاد بین عمدتاً دو سازمان بوده است.

اما نکته اساسی که مبین نظرات من است اینست که علیرغم مخالفتم با این نوع حزب سازی، یعنی ساختن یک حزب کمونیست بدون دخالت کارگران سوسیالیست و پاسخگویی به نیازهای طبقه، من از ماندگاری حزب کمونیست ایران و همچنین سازمان کردستان حزب - کومه له، دفاع میکنم. دفاع از حزب کمونیست ایران نه بر اساس ارزیابی از چگونگی تشکیل آن، بلکه براساس نقش و جایگاهی که این حزب میتواند در زمان حال و آینده ایفاء کند، استوار است.

«... هر نظری در مورد پروسه تشکیل حزب داشته باشیم یک ذره از این واقعیت کم نمیکند که این حزب بیش از هر جریان دیگری به کمونیسم ایران خدمت کرده است. در تاریخ حیات سیاسی این حزب کم و زیادی آن به کنار اما چیزی جز خدمت به آرمانهای انسانی و سوسیالیستی ثبت نخواهد شد و امروز نیز از کف دادن این پرچم و این ابزار چیزی جز گام برداشتن به عقب نیست...» (دفاع از حزب کمونیست ایران یک ضرورت سیاسی : صلاح مازوجی - ابراهیم علیزاده)

«... اما حسن حزب کمونیست ایران در این بود و تا همین اکنون هم این است که این موقعیت خود را می شناخت و صمیمانه می خواست و می کوشید که از آن گذر کند. این حزب در طی سالهای اخیر تلاش زیادی کرد که

منافعی مستقل و جدا از منافع طبقه کارگر برای خود تصور نکنند...» (همانجا)
«... اتفاقاتی که در این دو مقطع در حکا روی دادند تاوان همان کمبودی است که حزب ما و کل جریان رادیکال و سوسیالیست ایران از آن رنج می برد و آن جدائی عملی از طبقه کارگر و جنبش اجتماعی این طبقه است. متأسفانه تا هنگامی که این موقعیت بردوام باشد ناسیونالیسم و یا انقلابی گری خرده بورژوازی و نظائر آن باز هم از صفوف ما تغذیه خواهند کرد...» (همانجا)

تفسیر نقل قولهای بالا مؤید اینست که اولاً رفقا تحلیل و نظرات متفاوت در مورد چگونگی پروسه تشکیل حزب را میپذیرند. اما اساسی ترین نکته بنظر من اینست که رفقا هم کمبودها را برسمیت می‌شناسند و هم راه را برای غلبه بر این کمبودها و جدائی از طبقه کارگر باز میگذارند. یک حزب کمونیست دیگر با نقش و جایگاهی دیگر داشتن در میان طبقه کارگر مستقیماً به تئوریهای حزب و سیاستها و پراتیکهایی ربط پیدا میکند که حزب در صدد اتخاذ آنها برآیند.

واقعیت اینست که :

اولاً نفع هر نوع انحلال حزب مستقیماً به جیب بورژوازی واریز میشود.
دوم بدنبال انحلال حزب ، تاثیرات و عواقب منفی بمراتب بزرگتر از این خواهد بود که همین حالا هر کسی فکرش را میکند.

سوما اینکه عدم تناسب بین نام حزب که سراسری است و تمرکز فعالیتهای حزب که کردستان است را میتوان با اتخاذ سیاستهایی از بین برد و یا به حداقل ممکن رسانید.

چهارم اینکه ، در فردای احتمالی حزب ، مفهوم " تشکل یابی " به مقوله خیلی مشکل دارتری تبدیل خواهد شد که بغیر از سرخورده گی بوجود آوردن نتیجه ی دیگری در بر نخواهد داشت.

توضیح عدم تناقض بین دفاع نکردن از تشکیل حزب و آن نوع حزب سازی و دفاع از موجودیت کنونی حزب اینست که بنظر من سوسیالیستها علیرغم اینکه باید از تاریخ درس بگیرند، اما نباید این درس گیری از تاریخ گذشته به مستمسکی برای قربانی کردن آینده تبدیل شود، این چنین که تاثیرات منفی وسیعتری برجایی گذارد.

مادام که نقطه عزیمت منافع کلی و سراسری طبقه کارگر و سوسیالیسم است، پس میتوان راه را برای اتخاذ سیاستهای جدیدتری باز گذاشت و آنرا با دل باز و سوسیالیستی در پیش گرفت.

بنظر من تمام رفقای کنونی حزب کمونیست ایران از تغییر سیاست حزب و کومه له نباید هراسی به دل راه دهند. این شناخت از شرایط و موقعیت دنیای کنونی و اتخاذ سیاستهای منطبق با تغییرات موجود است که میتواند راه را برای پیشرویهای آتی حزب کمونیست ایران هموار کند.

ذیلاً مختصراً به تئوری و سیاستهایی اشاره میکنم که میتوانند به نفع حال و آینده حزب و کل طبقه کارگر ایران باشد.

۱- اولین معضل در رابطه با تعریف از یک حزب کمونیست است، که بنظر من باید مورد نقد و بازبینی قرار گیرد.
بنا به تعاریف سنتی و کلاسیک از حزب کمونیست(فراتر از مورد مشخص حکا) ، حزب کمونیست ستاد رهبری و هدایت کننده و سازمانده کارگران برای انقلاب کارگری است. حزب کمونیست تبلور پرولتاریای آگاه و انقلابی است . و اینهم درست در شرایطی است که قریب به یک قرن است (حداقل دهه ها ست) که جنبش کمونیستی و جنبش کارگری بعنوان دو جنبش مجزا از هم بسر میبرند. بطور حزب کمونیست میتواند خود را بعنوان تبلور پرولتاریای آگاه جلوه دهد در شرایطی که همین پرولتاریا با معضلاتی که دارد سر و کله میزند که بعضاً مشکل این ستاد رهبری

کننده! نیست و هر دو راه خود را مجزا از هم دارند می پیمایند.

اگر کمونیستها درسی از تاریخ بگیرند، باید یاد بگیرند که تا بوسیله جمعی (توده های کارگر) بعنوان نماینده / نمایندگان انتخاب نشده باشند، بیخود خود را نماینده و قیم هیچ کس قلمداد نکنند. بلکه تنها بعنوان کمونیست و سوسیالیست نظرات خود را بیان دارند، و آلترناتیو خود علیه سرمایه داری را اثباتاً از لحاظ تئوریک و سیاسی و ... عرضه نمایند.

ادبیات موجود اکثر سازمانهای چپ و « کمونیست» پر است از دستور دادن و خود را قیم کارگران دانستن، خود را محور قرار دادن و کس دیگری را برسمیت نشناختن. و باز این در شرایطی است که همه هم از نداشتن ارتباطات و نفوذ کافی در داخل ایران رنج میبرند.

ضروریست که کمونیست عصر جدید مظهر فرهنگ بالای سیاسی باشد. و از این همه دستور دادن و «کارگران باید این چنین کنید و آن چنان کنید» ها دست بردارند. بجای این فرهنگ قیم مآبانه، لازم است که دخالتگر بود. و دخالتگری برای تغییر شرایط مادی موجود و اوضاع کنونی شروط ابتدایی مبنی بر حضور در محیط کار و زیست کارگران را طلب میکند.

مختصر اینکه بنظر من نقش حزب کمونیست دخالتگری حزب برای تغییر است. هر تغییری طبعاً به آگاهی، نقشه و برنامه عمل، تقسیم کار و مسئولیت نیاز دارد. اما زمانی که فعالیت اصلی حزبی به مکان درست خود بیفتد، سهلتر میتوان به مکانیسمهای مورد نظر دست یافت.

بنظر من حزبی که خیلی زمخت و با امر و نهی وارد میدان میشود، از شانس کمتری برای باز کردن جای خود در میان کارگران برخوردار است....

۲_ نکته اساسی دیگر، رابطه حزب با کسب قدرت سیاسی است.

بنظر من شرایط جدید اینرا می طلبد که حزب کمونیست و سوسیالیستهای جدی این مفهوم را نیز مورد بازبینی انتقادانه قرار دهند. آیا خود حزب کمونیست میخواهد که قدرت سیاسی را بگیرد؟ یا اینکه حزب کمونیست کمک میکند که طبقه کارگر به کسب قدرت سیاسی نزدیک شود و برسد؟ نمیتوان نسبت به این مفهوم لاقید بود. لازم است روشنی و صراحت در این زمینه به اندازه کافی باشد. کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر (همان نکته ای هم بصراحت در مانیفست کمونیست مورد اشاره قرار گرفته) دو مفهوم کاملاً مجزا از هم، با دو معنی متفاوت و دو استنتاج، سیاست و سبک کار مختلف اند.

حزب کمونیستی که من از آن دفاع میکنم حزبی است که قدرت را برای حزب نمییخواهد، بلکه تمام حزب ابزار است برای اینکه طبقه کارگر با استفاده از آن ابزار بتواند آگاهانه و سازمانیافته به کسب قدرت سیاسی نائل گردد.

بخش عمده ای از تاریخ قرن بیستم، تاریخ قدرت صرفاً احزاب کمونیستی است. از شوروری سابق گرفته تا کشورهای دیگر اروپای شرقی این احزاب کمونیست بودند که حاکم بودند و به طبع آن از قدرتهای سیاسی، اقتصادی و نظامی عظیمی هم برخوردار بودند.

برای کمونیسمی که هدفش بسط آگاهی سوسیالیستی (آگاهی طبقاتی) و سازمانیابی کل طبقه علیه نظام سرمایه داریست، تمام حزب تنها یک ابزار و وسیله برای طبقه کارگر تلقی میشود که بوسیله آن به هدف والاتری دست یابد،

ولی برعکس، برای حزبی که درصدد کسب قدرت خویش است تمام طبقه آنوقت به ابزاری برای حزب تبدیل میشود. نمونه برای ابزار بودن کل طبقه کارگر برای کسب قدرت تمام احزاب کمونیست در بلوک شرق و حزب کمونیست کارگری را میتوان نام برد.

بنظر من بخش عمده ای از قرن بیستم شکست تئوری حکومت تک حزبی را نشان داده است و در عصر جدید لازم و ضروریست که کمونیستها از این دایره « حکومت تک حزبی در مقابل حکومت چند حزبی» پارلمانتاریستی و پلورالیستی « فراتر بروند و هر دوی آنها بنفع حکومت شورایی مورد نقد قرار داده و کنار بگذارند.

بهررو، لازم است که تکلیف مسئله قدرت سیاسی را از لحاظ تئوریک بار دیگر مورد بررسی قرار داد و به آنچه در گذشته بیان شده به هیچ وجه اکتفا نکرد.

۳- اگر دو نکته فوق را به حساب پرسپکتیوهای تئوریک و تعاریف بگذاریم، نکات سوم و به بعد بطور مستقیم تری مابه ازاء پراتیکی دارند.

به این اشاره اساس یک درک سنتی و قرن بیستمی از حزب کمونیست، حزب کمونیست به شیوه دراماتیکی قیم مآب، دستور دهنده، رهبر و هدایت کنند،... تلقی شده که این این نگرش و فرمولیزاسیون به سکتاریسم خاصی هم بین احزاب کمونیست منجر شده است. این ویژگی ابدای ایرانی نیست. بلکه سکتاریسم احزاب کمونیست و نوع رابطه آنها با تشکلهای و محافل دیگر کارگری یک پدیده بین المللی تریست.

بحث اینست که یک حزب کمونیست بنا به تعریف ضروریست جهت اتحاد تمام طبقه کارگر گام بردارد و در این رابطه مناسبات خود با تشکلهای گوناگون و محافل کارگری تنظیم کند و اتفاقاً این حزب کمونیست باید باشد بعنوان چتری برای محافل و گروههای مختلف کارگری سوسیالیستی عمل کند.

معنای عملی این حرف اینست که تا جاییکه به اوضاع واقعی برمیگردد، حزب کمونیست ایران میتواند در خارج از ایران (خارج کشور) که محافل و گروههای مختلفی وجود دارند، که هر کدام هم بعضاً جهت‌های سیاسی متفاوتی را تعقیب میکنند، یک مناسبات نزدیک و رفیقانه ای بوجود بیاورد. بنحوی که حزب بتواند نهادهای چون « سازمان اتحاد سوسیالیستی کارگری و رفقای فعال در نشریه کارگر امروز»، « بنیاد کار»، « نهاد جمال چراغ ویسی» حدالامقدور به هم نزدیکتر نماید، و دلمشغولیها و معضلات این نهادها را معضلات خود بداند.

باز واقفم به اینکه مناسبات نزدیک و تنظیم یک رابطه نزدیک، امری یکطرفه نیست، اما بحث من اینست که اولاً حزب بنا به تعریف و انتظار لازم است که در زمینه پیشقدم باشد و در سطح علنی به این مسئله بپردازد. انتظار از یک حزب کمونیست در دوران جدید اینست که بدور از هر نوع محدود نگرینهای تنگ نظرانه به فعالیت در سطح ماکرو جهت تغییر شرایط مادی بپردازد، و تلاش جهت پاسخگویی به معضلات جنبش کارگری مهمترین مشغله را تشکیل دهد.

سیاست حزب کمونیست ایران در قبال سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران –

کومه له

۴- من در قبال مواضع اتخاذ شده تاکنونی رفقای حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان حزب – کومه له نسبت به سازمان انقلابی زحمتکشان مخالفم. و بنظرم ضرورت تمام دارد که رفقا مواضع تاکنونی حزب را آگاهانه تغییر دهند. چرا؟

تاکنون رفقا هم در نشریه جهان امروز و هم بمناسبت‌های دیگر استدلال کرده اند که منشعبین از کومه له از نظر سیاسی و اخلاقی حق ندارند که از نام کومه له برای معرفی خود استفاده نمایند. و اینهم درست درشرایطی است که منشعبین از کومه له بدون کمترین توجه به مواضع رفقای حزب کماکان خود را بنام سازمان انقلابی کومه له معرفی میکنند..... .

برای ناظرین علاقه مندی که رویدادهای مربوط به حزب را تعقیب میکنند این سوال مطرح میگردد که بلاخره این اختلاف بر سر نام و آدرس به کجا منتهی میگردد؟

بیاییم و این موضوع " سرقت نام " را از چند زاویه مورد بررسی کوتاهی قرار دهیم:

الف) از موضع سیاسی : بنظرم از نظر سیاسی رفقای حزب کمونیست ایران را کاملاً محق هستند، و گفت که کل پروژه بازسازی کومه له با همکاری اشخاص و جریان‌های ناسیونالیستی به سرانجام رسیده است. و اینکه این پروژه به دلایل زیادی به نفع ناسیونالیسم و با چشم دوختن به وعده های دوم خرداد پا گرفته است. بهررو در عرصه سیاسی میتوان سخن فراوان گفت و آترا در عرصه برخورد به مسئله ملی ادامه داد، اما،

ب) از نظر حقوقی رفقای حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان حزب نمیتوانند کار چندانی در رابطه با استفاده از اسم کومه له انقلابی زحمتکشان از سوی منشعبین انجام دهند.

در چنین مواقعی طبیعی است که جنبه حقوقی مسئله بر جنبه سیاسی تفوق پیدا میکند. و غلبه زاویه سیاسی مسئله بر جنبه حقوقی آن در گرو مشارکت مستقیم کارگران و توده های زحمتکش کردستان است؛ آنهم به این شیوه که حمایت سیاسی خود را بعنوان نمونه از سیاستهای حزب کمونیست ایران نشان دهند. در غیر اینصورت و اگر از نظر آزادیهای سیاسی به این معضل نگاه کرده شود، مادامی که مضر بودن و منفی بودن یک گروه به حال شهروندان جامعه ثابت نشده باشد، حتی درست نیست که همین توده های کارگر و زحمتکش نیز به نحوی از انحاء اعلام کنند که: « آقا شما حق ندارید خود را متشکل کنید و نمیتوانید از فلان نام معین برای فعالیتهای خود استفاده کنید » و بدین شیوه برای فعالیتهای سیاسی مانع ایجاد شود.

اینکه با تحقق کدام شروط یک گروه را بحال شهروندان یک اجتماع انسانی مضر و منفی خواهد نمود را میتوان بحث کرد، هر چند که توافق روی این شروط در مرحله اول حاصل نگردد.

بنظر من، گروههای که برتری نژادی گروهی از انسانها را بر گروه دیگر تبلیغ کنند وبا فعالیتهای خود موجب رواج تنفر و انزجار، رواج تبعیض نژادی بین انسانها گردند، به حال انسانی مضر هستند. که در این کاتاکوری عمدتاً گروههای فاشیست و راسیست میگنجد، که این پدیده ها برای ما، ساکنان اروپا، پدیده های شناخته شده و قابل لمسی هستند.

این آشکار است که سازمان انقلابی زحمتکشان ، مسئله اش ، مسئله کرد و مسئله ملی در کردستان است. و در این رابطه به جریانات کرد چشم دوخته است.

اینکه این عقب گرد است را از نظر سیاسی می می پذیریم ولی راه مقابله به هیچ وجه من الوجوه راه برسمیت نشناختن و راه ناسزا گویی و فرهنگ «بالای» حزب کمونیست کارگری نیست.

بلکه تنها راه سیاسی و متین و اتفاقاً سوسیالیستی اینست که اولاً سازمان انقلابی زحمتکشان همانطوری که خود ادعا میکند برسمیت شناخته شود و مورد خطاب قرار گیرد. دوماً در بطن یک مناسبات نرمال و کاملاً سیاسی و حتی دوستانه به پلمیک سیاسی و مخالفت با سیاستهای همدیگر پرداخته شود.

در کردستان چندین کومه له ی دیگر هم وجود داشته است؛ کومه له ژیکاف (که بعدها حدکا از آن بیرون می آید)، کومه له ی رنجدران (که گویا درون اتحادیه میهنی بوده اند) و کومه له یکسانی (که حالا از ماندن و نماندن این گروه اطلاعی ندارم) و حالا هم کومه له ی زحمتکشان.

اگر اشتراکی بین کومه له های متنوع پیدا کرد، آیا این اشتراک وجود ستم ملی نیست؟ آیا طبیعی نیست که مادام ستمی وجود داشته باشد گروهها و جریانات مختلف و هر کدام از زاویه و منافع خاصی حول این ستم شکل بگیرند؟ آیا مواضع و سیاستهای این جریانات با مواضع و سیاستهای رادیکال و سوسیالیستی سنخیتی دارد؟

اگر به یک مثال مشابه توسل جویم باید به وجود ستم بر زن اشاره کنم. آیا بدلیل وجود ستم بر زن خواه طبقاتی و خواه جنسی، آیا سازمانها و گروههای مختلفی حول رفع ستمکشی بر زن شکل نگرفته اند؟ آیا تمام گروههای فمینیستی و غیر فمینیستی که ستم کشی زن مسئله شان هست، همه از یک مواضع یکسان و واحد برخوردارند؟ آیا جریانات فمینیستی با جریانات سوسیالیستی و کارگری به وجود چه نوع رابطه و مناسباتی قائل هستند؟ آیا اکثر فمینیستها نسبت به مارکس نظر مساعدی دارند؟ و اگر نه چرا؟

واقعیت اینست که مادام ستمهای گوناگونی وجود داشته باشد، سازمانها و گروههای مختلفی هم حول آن ستم / ستمها شکل میگیرند . اینجا بنظر من ستمی وجود یک ستم معین، آنچه از اهمیت وافر برخوردار است نحوه برخورد حزب رادیکال و کمونیست و کارگران سوسیالیست به یک پدیده معین میباشد.

بحث تئوریک و تاریخی معضل ستم ملی و ناسیونالیسم را به فرصت مناسب دیگری موکول میکنم. ولی در این مطلب تنها به بیان مختصر چند نکته اساسی و نحوه برخورد سیاسی کنکرت اکتفا میکنم.

اول اینکه تفاوت ستم ملی نسبت به انواع ستمهایی که جامعه سرمایه داری به توده های کارگر تحمیل میکند در حساسیت آنست. به این معنی که بدلیل بی امکاناتی بیشتر جامعه ای مثل کردستان و تمرکز صنعت بزرگ و مراکز تولیدی کلیدی در مرکز و همچنین برسمیت نشناختن حقوق سیاسی و فرهنگی برابر با سایر شهروندان جامعه، جریانات ناسیونالیستی از امکان قدرت مانور و بسیج توده ای برخوردار میگردند. اگر نگاهی به مکانی مثل کردستان انداخته شود، از نظر اقتصادی بیشتر به وجود کوره خانه های آجر پزی، کارخانه ریسندگی و بافندگی، مکانیکها، جوجه سازیها، کارهای ساختمانی و از این قبیل محدود گردیده است. از بطور مثال کارخانه جات چند هزار نفره ماشین سازی و یا مراکز تولیدی که بتوان با وجود آنها، اقتصاد آن مناطق را حداقل مقداری پیشرفته دانست، خبری نیست.

وجود بی حقوقیهای مضاعف بطور ابژکتیو امکانی برای رشد ناسیونالیسم بوجود می آورد.

نکته دوم اینکه بهمان اندازه این ستم ادامه پیدا کند و ناسیونالیسم از امکان عینی رشد برخوردار شود، هویت جهانشمول انسانی به هویت ملی تقلیل پیدا میکند و بهمان اندازه هویت ملی تفوق پیدا کند اتحاد کل طبقه کارگر در ایران با مشکل جدی تری روبرو میگردد و باز اگر اتحاد طبقه کارگر بصورت ابژکتیو و کاملاً قابل مشاهده تامین نگردد، مبارزه اصلی علیه نظام سرمایه داری که همان مبارزه طبقاتی و جدال بین کار و سرمایه است کندتر شده با مشکل جدی تری روبرو میگردد.

نکته سوم اینست که راه مبارزه جدی با نفوذ ناسیونالیسم اولاً از راه تامین امکانات اقتصادی برابر (تامین شرایط مادی برابر تمام مناطق کناره ای ایران نه فقط کردستان) و حقوق سیاسی مساوی شامل قدرت تصمیم گیری و دوماً از راه مبارزه سیاسی سالم و متین احزاب و نیروهای سیاسی میگردد. چنین که حاصل مبارزات سیاسی بالارفتن سطح آگاهی انسانهای آن مناطق گردد و نه برعکس.

نتیجه چنین نگرش و روش برخوردی پراتیکاً اینست ستمی که وجود دارد را علیرغم اینکه برسمیت میشناسد و جهت رفع آن گام بر میدارد و اتخاذ سیاست می نماید، در عین حال یک گروه را با تمایلات ناسیونالیستی، از زیر تیغ شمشیر نمیگذارند، بلکه تنها سلاح موثر سیاسی علیه ناسیونالیسم، مبارزه سیاسی جدی متین است بدون اینکه افرادی که حتی حامل گرایشات ناسیونالیستی هستند مورد تهمت و اهانت شخصی قرار بگیرند.

بهررو من موافق عادی سازی روابط بین حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان حزب_ کومه له با سازمان انقلابی زحمتکشان هستم. و دود هر نوع تشنج و درگیری ی به چشم کارگران و مردم کردستان خواهد رفت. علیرغم اینکه در متانت و برخورد سیاسی رفقای حکا که تاکنون داشته اند هم تردیدی ندارم.

در خاتمه ؛ نکاتی کوتاه در مورد حزب کمونیست کارگری ایران (حکا)

بنظرم لازم و درست است که حزب کمونیست ایران حتی الامقدور هر چه زودتر تفاوتهایی که رفقا در مورد حزب کمونیست کارگری دارند را مکتوب کرده و خیال این حزب را راحت کنند.

حزب کمونیست کارگری مدتهای خیلی مدیدی است که نمونه ی نوع حکومتی خود را بدست داده اند و تمام این مدت نیز نوع حکومتی فرضی خود را بیشتر تاکید کرده اند. بنظر من هر جریان و رفیق کارگری که دنبال حککا بیفتد کلاهش پس معرکه است.

این حزب انگار که اصلاً سیاسی نیست، انگار اصلاً از پرنسیپ انسانی و اخلاقی در مبارزه سیاسی برخوردار نیست، اینها چه نوع تیپی هستند؟ آیا نوع اطلاعیه های ظفرمندان ای که میدهند را مبارزه علیه ناسیونالیسم نامگذاری میکنند. ذهی خیال باطل. آنها تنها مولد فضای هیستریک و جنجالی هستند، انگار محتوایی وجود ندارند. کافی است کسی، جریانی و یا هر گروهی به دام شیوه مبارزه به سبک حککا بیفتد، دیگر برای خودش رفته است و حتماً ضروریست که به دام این جریان نیفتاد.

آقای منصور حکمت به خیال خود حالا لیدر حزب کمونیست ایران هم هست. آخر غیر از اینست که ایشان اسناد کنگره ها و پلنوم ها را برشته تحریر در آورده اند. کومه له را به چپ چپ و به راست راست میکنند، آخر نه اینکه اکثر کادرهای حزب آقای حکمت کرد زبان اند و از فعالان سابق کومه له محسوب میگردند. همین کافی است.

برخورد منصور حکمت و شرکاء به تئوری و اسناد یک برخورد پانتیستی (Pant) است. چه خوش است که انسان با گروه و اشخاص یک مقدار منطقی که استدلال سلاح برنده آنهاست وارد پلمیک و مجادلات سیاسی شود بدون اینکه به عاقبت حرمت شخصی و انسانی خود بیندیشد.

من عبدالله مهتدی را از نزدیک نمیشناسم و با عمر ایلخانی زاده هم رابطه ای نداشته ام، ولی از حرمت انسانی هر دوی این انسانها علیرغم اینکه با نظرات و تصمیم هایشان هم کاملا مخالفم، دفاع میکنم.

این اظهار من الشمس است که جریانی در صدد رواج و تثبیت مفاهیمی چون « چاقو کش»، « باند سیاهی» « باند ایلخانی - مهتدی»، « فاشیست» و است دارد یک فرهنگ خاص و عقب افتاده ای را اشاعه میدهد که این کمترین ارتباطی با فرهنگ انسانی و سوسیالیستی ندارد. به نوشته های آقای کورش مدرسی نگاه کنید. این آدمها ساعتها وقت صرف میکنند تا زنده ترین ادبیات را تولید کنند. سوال اینست که آیا ادبیاتی این آقایان زحمت تولیدش را میکشند در خودشان هم صدق نمیکند؟

بهررو به امید اینکه دوست و دشمن به دام چنین آقایانی نیفتد. اسلاميون و حزب الله هم چنان به تعریف و تمجید قد و بالای خامنه ای نمیپردازند که کادرهای آن حزب نسبت به آقای منصور حکمت میکنند. این تلقی که آقایان از مقوله رهبری دارند با تعبیر مذهبی مو نمیزند.

بدرستی گفته میشود که احزاب را بر اساس برنامه، تئوریه و پراتیکشان میسنجند. بحث من اینست که پراتیک حککا استنتاجی از تئوری و برنامه اش است که کمترین ارتباطی با تئوریهای مارکس ندارد. و برای مستدل کردن این ادعا نقد برنامه حککا « یک دنیای بهتر» که بیش از یکسال پیش آنرا نوشته بودم و همان موقع هم پخش شد را ضمیمه شماره ۲ این مقاله میکنم.

اگر کسی این حزب و روشهایی که بکار میبرد را بشناسد، به ماهیت سیاستی که اتخاذ میکنند هم پی میبرد. آقای منصور حکمت خط انحلال حزب کمونیست ایران را از دو زاویه مهم اتخاذ کرده اند: اول اینکه اینها به آن صورتی که خود ادعا میکنند در سطح جامعه مطرح نیستند و بدینوسیله درصد بر می آیند، با سیاست انحلال حزب کمونیست ایران و محلی کردن فعالیتهای کومه له بتوانند خود را به کومه له آویزان کنند و سیاستهای خود را بوسیله کومه له بعنوان ابزار تثبیت نمایند، دوم اینکه برخلاف ادعاهای آقای حکمت، آنها حزب کمونیست ایران را واقعا رقیب جدی خود می پندارند و با در پیش گرفتن سیاست انحلال حزب، میخواهند آنرا از سر راه خود بردارند.

آن تعداد از کارگران و مردم کردستان که حزب کمونیست ایران و کومه له را میشناسند، میدانند که این حزب، حزب متینی است که مسئول بودن و ناسزا نگویی و بی احترامی نکردن جزو خصائل برجسته اش میباشد که اگر حزب در عرصه های تئوریک و سیاسی تکانی ولو اندک هم به خودش بدهد، میتواند اذهان را بطور جدی متوجه خود کند، و منصور حکمت دقیقا از ترس بوجود آمدن چنین موقعیتی خواب را از خودش و اعضای حزیش حرام کرده است که تا با چنین روزی مواجه نشود.

سیر اوضاع در رابطه با این جدلها به کجا منتهی میشود، در گرو اتخاذ سیاستهای حزب کمونیست ایران است. آنچه که روش است اینست که انحلال حزب کمونیست ایران به ضرر طبقه کارگرو رادیکالیسم و گرایش سوسیالیستی در ایران است.

توضیحات:

۱- بنظر من امروز در شرایطی که سیمای دنیا عوض شده است. استفاده از مقوله جهان سوم به هیچ وجه درست نیست. همین مقوله « جهان سوم » محصول یک تاریخ معین، تاریخ بعد از جنگ دوم جهانی است که کل جهان

چهره یک جهان عمدتاً دو قطبی بین شرق و غرب را داشت که در این میان کشورهای توسعه نیافته (U - lannd) به جهان سوم معروف میگردند. اگر امروز اضمحلال جهان دوم ، شوروری و بلوک شرق ، کاربرد جهان اول – امریکا و اروپای غربی – را بی معنی کرده است، دلیلی وجود ندارد که کشورهای عقب نگه داشته شده را کماکان جهان سوم نامید. بنظر من کاربرد مقولات « کشورهای توسعه نیافته»، « عقب نگه داشته شده» صحیح تر است.